

مورخان ایرانی در عهد اسلامی^(۱)

دکتر عباس زریاب خوبی

اقوامی که در قلمرو خلافت و تمدن اسلامی قرار داشتند هر کدام پیش از اسلام فقط به تاریخ و گذشته خود علاقه‌مند بودند و اگر هم توجهی به تاریخ ملل و اقوام دیگر نشان می‌دادند از جهت رابطه آن با تاریخ مملکت خودشان بوده است. مثلاً توجه یونانیان به تاریخ ایران از آن جهت بوده است که ایرانیان مدتی در تاریخ و سرنوشت یونانیان مؤثر بوده‌اند. همین امر درباره یهود نیز صادق است و ایرانیان نیز از آن مستثنی نبودند و به تاریخ اقوام دیگر کمتر توجه داشتند چنانکه مملکت خود را خنیرث یا خیرس و یا هنیره به معنی ناف و وسط زمین می‌گفتند و اقوام دیگر را از نسل فریدون می‌دانستند و اسکندر مقدونی را پسر دارای بزرگ می‌خواندند.

وسعت کم‌نظیر قلمرو اسلام با ملل و اقوام گوناگون آن، که بعضی از آنان متمدن‌ترین اقوام دنیای قدیم بودند، دید دانشمندان اخبار و تاریخ را وسعت بخشید و این دانشمندان دریافتند که در جهان بجز قوم و مردم و مملکت ایشان و اقوام مجاور ایشان اقوام و ممالک دیگری نیز هستد که تاریخ و گذشته‌ای به مانند تاریخ و گذشته دیگران دارند و درباره اصالت تاریخ و فرهنگ خود

ادعاهای مشابهی دارند. این امر سبب شد که نویسندگان تاریخ در عالم اسلام به ضبط تاریخ و تمدن اقوام دیگر نیز پردازند و در تدوین تاریخ ایشان از منابع اصلی کمک بخواهند و مثلاً در تدوین یهود از تورات استفاده کنند و برای تاریخ ایران کتب خداینامه و سیرالملوک را بخوانند و برای تاریخ یونان و روم از ترجمه‌های کتب یونانی مدد بگیرند. نظری به فهرست کتب تاریخ که در قرن‌های سوم و چهارم هجری تدوین شده است شدت علاقه و توجه مسلمانان را به فن تاریخ نشان می‌دهد.

مقصود من در اینجا نمایاندن این مطلب است که ایرانیان در دوره اعتلای تمدن اسلامی در تدوین تاریخ نقش مهمی داشته‌اند اما به هیچ‌وجه به انقسام و تفکیک تمدن اسلامی به تمدن‌های ایرانی و عربی و یونانی و هندی و غیره معتقد نیستیم و این تمدن عظیم را یکپارچه و ساخته و پرداخته عقول و افکار و اعمال همه انسانهایی می‌دانم که در قلمرو آن می‌زیسته‌اند.

در فهرستی که مسعودی در مقدمه مروج الذهب از مورخان پیش از خود به دست داده است نام عده‌ای دیده می‌شود که ایرانی بوده‌اند و از آن جمله هستند ابن‌المقفع^(۲) معروف و محمد بن موسی خوارزمی^(۳) و محمد بن هيثم خراسانی و عبیدالله بن عبدالله خردادبه و ابو عبدالله محمد بن حسین سوار معروف به خواهرزاده عیسی بن فرخانشاه و قاضی ابوبشر دولابی و ابوبکر محمد بن زکریای رازی مؤلف کتابی در تاریخ به نام سیرالخلفاء و ابو عبیده^(۴) معمر بن المثنی و احمد بن^(۵) ابی طاهر طیفور خراسانی و سهل بن هارون دشت میثانی و احمد بن یحیی البلاذری و ابراهیم بن ماهویه فارسی و عبدالرحمن بن عبدالرزاق معروف به جوزجانی یا جرجانی سعدی و محمد بن جریر الطبری.

از میان این مورخان مسعودی مخصوصاً چند تن از ایرانیان را ستوده است چنانکه درباره البلاذری گفته است:

«از میان کتب مربوط به الفتوح کتابی بهتر از فتوح البلدان او ندیده‌ام» و تاریخ طبری را برتر از همه کتب تاریخ دانسته است و کتاب تاریخ ابن خردادبه را به نظم و جامعیت ستوده است. در جای دیگر مسعودی دانشمندان ایرانی را در مراعات تاریخ گذشتگان و امانت در قول و عمل ستوده است و آنان را بر دیگر تاریخ‌نویسان ترجیح داده است (مروج الذهب در ذیل تاریخ ملوک الطوائف).

فقیه و مفسر و مورخ جهانی

طبری به حق در میان همه مورخان اسلام ممتاز است و سزاوار است که او را پدر تاریخ‌نگاری در اسلام بخوانند همچنان که هرودوت را پدر تاریخ خوانده‌اند. او در وسعت نظر و احاطه به اخبار گذشتگان و بی‌طرفی در میان همه نویسندگان تاریخ عالم اسلام بی‌نظیر است و هر چه پس از او تاریخ عمومی و جهانی در ایران و دیگر ممالک اسلامی نوشته شده است اقتباس از اوست. او تاریخ را تاریخ یک قوم نمی‌داند بلکه تاریخ را به‌طور کلی تاریخ بشر و بالاتر از آن تاریخ آفرینش می‌داند و به همین جهت در آغاز کتاب از مسأله زمان و ماهیت آن بحث می‌کند. روش او در تاریخ‌نگاری روش خاصی است. چون ترتیب وقایع پیش از هجرت برحسب سنوات تاریخ معینی معلوم نبوده است تاریخ این قسمت را به ترتیب انبیاء و پادشاهان و اقوام نقل کرده و از آغاز هجرت به این طرف به ترتیب سنوات هجرت ذکر کرده است. من گمان نمی‌کنم که پیش از طبری کتابی به بزرگی و جامعیت و شمول تاریخ طبری درباره تاریخ جهان وجود داشته باشد. درباره تدوین تاریخ او داستان عجیبی گفته‌اند. گویا روزی به

اصحاب خود گفته است آیا علاقه‌ای به تاریخ جهان از زمان آدم تا زمان ما دارند؟ آنان پرسیده‌اند که چه قدر می‌شود و او گفته است در سی هزار ورقه. اصحاب گفته‌اند که این چیزی است که عمر به خواندن آن وفا نمی‌کند و طبری گفته است انا لله! همت‌ها مرده‌اند! آنگاه همین تاریخ موجود را در سه هزار ورقه املا کرده است! پس تاریخی که او در نظر داشته است بنویسد ده برابر تاریخ کنونی بوده و کم همتی یاران و دانشجویانش سبب شده است که حجم آن به یک دهم تقلیل یابد. طبری عالم واقعی است و هر چه در عالم هست و هر چه محصول اندیشه و عمل آدمی است، در حوزه عنایت و علاقه او قرار داشته است. طبری با نقل روایات راویان و حتی اختلافات جزئی آنان در یک حادثه، خدمت بسیار مهمی به تاریخ اسلام و ایران و عرب کرده است و اگر او همه این روایات را در این مجلدات بزرگ جمع نمی‌کرد و برای آیندگان به یادگار نمی‌گذاشت بسیاری از اخبار گذشتگان مانند نظایرشان گم می‌شد و به دست ما نمی‌رسید.

بعضی از مورخان شرق و غرب طبری را به جهت نداشتن قوه انتقاد و فقدان نیروی استنباط در تاریخ مورد سرزنش قرار داده‌اند. از مورخان شرق ابن‌الاثیر در آغاز او را می‌ستاید و کتاب تاریخ او را مرجع همه می‌داند و منبع و مآخذ عمده خود را تاریخ طبری (تا پایان تألیف آن) می‌شمارد و می‌گوید که او در هر بابی و حادثه‌ای روایات متعدد، که اختلافشان با یکدیگر جزئی بوده است، نقل کرده است ولی او (ابن‌الاثیر) کامل‌ترین آن روایات را برگزیده و بقیه را کنار گذاشته است. اما ابن‌الاثیر که از فن مآخذشناسی در تاریخ بی‌خبر بوده است، نمی‌دانسته است که طبری با ذکر همین روایات متعدد در یک حادثه چه خدمتی به علم کرده است و با نشان دادن روایات مختلف و ذکر روایات و منابع اخبار با

دقتی که از یک عالم حدیث برجسته و ممتاز شایسته است، چه اندازه راه تحقیق و استنباط را برای آیندگان باز گذاشته است.

اما ابن‌الاثیر در جایی سخت بر طبری تاخته است و آن به خاطر ذکر افسانه تبع در ایام قباد و داستان رفتن او به سمرقند و چین و قسطنطنیه و روم است. ابن‌الاثیر در اینجا عقل و نیروی انتقاد خود را به کار می‌اندازد و می‌گوید که یمن و حضرموت چه وسعت و قدرتی داشته است که بتواند هم سپاهی در خاک خود نگاه دارد و هم سپاهی برای فتح ایران و یونان و قسطنطنیه بفرستد. علاوه بر این تاریخ انوشروان و قباد و روم بر همه معلوم و از «قفانبک» مشهورتر است و چرا باید مورخی مانند طبری خزعلاتی را در کتاب خود ذکر کند؟

از میان علمای مغرب زمین نولدکه و ولهاوزن بر طبری تاخته‌اند. نولدکه در مقدمه تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان می‌گوید: طبری محقق نبوده است و حتی روح انتقادی به آن معنی که در بعضی از دانشمندان ایرانی همزمان او بوده است در او وجود نداشته است. با این همه نولدکه که مردی منصف بوده است می‌گوید که کتاب او محصول کوشش فوق‌العاده‌ای است در جمع مواد و مطالب تاریخی، او با این کار خود و با ذکر روایاتی با اختلافات جزئی مواد تاریخ را مخلد ساخته است و این امر ارزش کار او را بالاتر و بیشتر کرده است زیرا با این وسیله بسیاری از روایات بهتر و صحیح‌تر به دست ما رسیده است و اگر کس دیگری در تصحیح و مقایسه و تطبیق این روایات کوشش می‌کرد با این دقت و صحت دست ما نمی‌رسید.

ابتدا از نولدکه شروع کنیم. اینکه او طبری را فاقد نیروی انتقاد دانسته است قطعاً و بی‌هیچ تردیدی صحت ندارد. ما می‌دانیم که مشکل‌ترین علم در

زمان طبری برای تحقیق و استنباط و جولان اندیشه و اعمال نقد و بررسی، علم فقه بوده است. علم فقه مستلزم تبحر در علم حدیث و شناختن اسناد ضعیف از قوی و مقبول از غیر مقبول بوده است. تخصص در زبان عربی و آشنایی عمیق به لغت و صرف و نحو و معانی و بیان برای درک معنای احادیث و قرآن جزو مقدمات علم فقه است. استنباط احکام و قوانین کلی و فتوا در موارد جزئی جز با داشتن قریحه عالی استنباط و اجتهاد و شناختن مواضع خلل و تطبیق اصول بر فروع، امر محال بوده است و اشکال کار تا آنجا بوده است که دیگر پس از شافعی و مالک و ابوحنیفه که عالی‌ترین قرایح تمدن اسلامی و از بزرگ‌ترین قانون‌شناسان و حقوق‌دانان جهان بوده‌اند، کمتر کسی جرأت اجتهاد در فقه داشته است. اما طبری با معلومات بیکران خود از فقه و حدیث و تفسیر و لغت و ادب به‌طور کلی و با قوه نقد و تمیز ممتاز خود از هیچ‌کس پیروی نکرده و به راه اجتهاد رفته است و هیچ‌کس از فحول فقهای آن عصر در این باب بر وی خرده نگرفته است و بلکه همه او را جزو ائمه مجتهدین که در سرتاسر تاریخ اسلام و فقه اهل سنت از شماره انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند، شمرده‌اند. اگر نویسندگان تاریخ علم و تاریخ تمدن و فرهنگ سهم علمای اسلام را در پیش بردن علم ریاضی و طبیعی اندک بدانند، خدمت مسلمانان را به علم فقط در حمل و نقل آن از یونان به اروپا بشمارند و اگر فلاسفه و حکمای اسلام را همپایه افلاطون و ارسطو و کانت و دکارت ندانند، در فقه و حقوق و قانون‌شناسی نمی‌توانند چنین ادعایی بکنند. فقهای اسلام همپایه بزرگ‌ترین قانون‌دانان جهانند و عمق نظر و استدلال ایشان در استنباط اصول کلی و تطبیق اصول بر فروع و دقت و موشکافی بی‌مانند ایشان همه را به اعجاب و ا می‌دارد.

طبری یکی از این بزرگان انگشت‌شمار بوده است و او را فاقد قدرت تحقیق و قوه استنباط دانستن نشانه شتابزدگی در حکم و یا ناآشنایی به علم فقه و احکام اسلامی است. خانه او در بغداد آن زمان که مرکز بزرگ‌ترین علمای فقه و اصول بوده است، پر از دانشجویان و طلاب علوم بوده است و تفسیر بزرگ او که در دست است دلیل عمده‌ای بر قدرت او در نقد و تحقیق است زیرا پس از ذکر اقوال و روایات مختلف در یک مسأله نظر خود را که عمیق‌تر و دقیق‌تر از آراء دیگران است با استدلال و احتجاج بیان می‌کند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که پس چرا طبری در تاریخ قوه نقد و اجتهاد خود را به کار نینداخته است؟ پاسخ این سؤال را در روش تاریخ‌نگاری او و در نظر و اعتقادی که درباره تاریخ داشته است می‌توان یافت. این روش و نظر را او در مقدمه تاریخ خود ذکر کرده است و تعجب است از ابن‌الاثیر که او همه تاریخ خود را تا زمان طبری از روی تاریخ او استخراج کرده است چرا در هنگام انتقاد از او این قسمت از مقدمه را در نظر نیاورده است و بیشتر تعجب است از نولدکه که از جمله مصححان و ناشران تاریخ طبری بوده و قسمت تاریخ ساسانیان او را به آلمانی ترجمه کرده است چرا این مقدمه را از نظر دور داشته است. طبری در مقدمه کتاب خود تاریخ را جزو علوم نقلی می‌داند نه عقلی زیرا به عقیده او راه علم به اخبار گذشته و حوادث ماضی فقط خبر خبرگزاران و نقل ناقلان است و تاریخ با عقول و افکار محققان استنباط و استخراج نمی‌شود. طبری خود اعتراف می‌کند که در کتاب او اخباری که مورد انکار خوانندگان و استکراه شنوندگان باشد و با میزان خرد و اندیشه راست نیاید، خواهد آمد و به همین سبب از خوانندگان پوزش خواسته است که بر او خرده نگیرند زیرا این اخبار گفته و

ساخته او نیست بلکه او آنها را همچنان که به دست او رسیده است در کتاب آورده است. ترجمه آزاد این قسمت از مقدمه کتاب او چنین است:

«آنکه در این کتاب ما می‌نگرد بداند که اعتماد من به آنچه شرط کرده‌ام ذکر آن را در این کتاب بیاورم بر اخباری است که از دیگران روایت کرده‌ام و بر آثاری است که به روایانش اسناد داده‌ام و در آن چیزی که با ادله عقل و اندیشه مغز استنباط شود جز اندکی نیآورده‌ام زیرا علم به اخبار خواه در گذشته و خواه در آینده برای کسانی که حوادث را به چشم ندیده‌اند و خود در میان آن زندگی نکرده‌اند جز به خبر خبرگزاران و نقل ناقلان حاصل نشود و به استنباط عقل و فکر به دست نیاید. پس اگر در کتاب من خبری از گذشتگان باشد که خوانندگان و شنوندگان به جهت نشناختن وجه صحت آن و نیافتن معنی واقعی آن، زشت و ناپسندش شمارند بدانند که آن از جانب ما نبوده است و از جانب کسانی است که آن را برای ما گفته و نقل کرده‌اند و ما نیز همان‌گونه که به ما رسیده است نقل کرده‌ایم».^(۶)

طبری در این گفتار خود مانند یک دانشمند واقعی با وجدان علمی صادق است و مطالعه کتاب عظیم او نشان می‌دهد که چنان امانتی در نقل اخبار و روایات داشته است که شاید در میان همه کتاب جهان نظایر آن بسیار کم باشد. در اینجا طبری با همان روح علمی خود درست انتقاد امثال ابن‌الاثیر و نولدکه و ولهاوزن را پیش‌بینی کرده و از پیش پاسخ آن را داده است، منتهی این انتقادکنندگان آن را یا ندیده‌اند و یا نادیده گرفته‌اند.

در اینکه داستان تبع جعلی و دروغ است شکی نیست و در این باره حق با ابن‌الاثیر است^(۷) اما طبری که شرط کرده است اخبار ناقلان و روایان را چنانکه به دستش رسیده است به آیندگان بسپارد چه کاری جز نقل آن داستانها و از جمله

نقل داستان تُبَّع می توانسته است بکند. آیا ابن الاثیر متوجه نبوده است که طبری داستان تُبَّع را در قسمتی جدا با اسناد روایت آن به هشام محمد ذکر کرده است. امروز بر ما مسلم شده است که همچنان که ایرانی‌ها و یونانی‌ها برای خود اساطیر و افسانه و داستانهای حماسی داشتند قوم عرب نیز چنین اساطیری داشته‌اند و روایان عرب مخصوصاً پس از اسلام چون از اساطیر و قصص حماسی ایران و یونان آگاه شده‌اند، خواسته‌اند برای قوم عرب نیز که در آن تاریخ مولا و آقای دیگران بوده‌اند داستان حماسی بسازند و داستان تُبَّع نیز از آن قبیل است. پس داستان تُبَّع نیز از آن قبیل است. پس داستان تُبَّع از لحاظ اطلاع به روحیه اقوام و ملل و مردم‌شناسی و فرهنگ توده و روانشناسی قوم عرب بسیار شایان توجه است و اگر طبری یا امثال او آن را نقل نمی‌کردند ما از داشتن سندی درباره فرهنگ توده عرب محروم بودیم.

استدلال طبری درباره تاریخ شایان توجه است. تاریخ مجموعه حوادثی است که اتفاق افتاده و با همان زمان وقوع آن سپری شده است. پس آگاهی از آن منحصر در نقل کسانی است که آن وقایع را دیده‌اند و یا از گواهان عینی نقل کرده‌اند. تفکر و اندیشه و استنباط درباره چیزهایی است که در معرض تجربه و حس و فکر انسان قرار دارد.

حال اگر عدم صحت بعضی حوادث را به جهت آن مسلم داریم که آن حوادث در نظر عقل محال می‌نماید. این سؤال پیش می‌آید که محال چیست و کدام عقل است که این محال را دریابد؟ عقول امروزی ما خرافات اساطیر یونان و شاهنامه را جزو محالات می‌داند و روشنفکران دنیای امروز از قرن هفدهم و هیجدهم به این طرف معجزات انبیاء را محال می‌دانند. از لحاظ محال عقلی بودن

فرقی میان اسطوره و معجزه نیست و در نزد عقل سحر سامری و معجزه موسی و ید بیضا یکسان است. اما چطور شده است که ابن‌الاثیر در مورد معجزات و کرامات عقل خود را به کار نمی‌اندازد و در این باره هرچه از انبیای بنی اسرائیل نقل شده است ذکر می‌کند ولی همین‌که به افسانه‌هایی که ایرانیان به جمشید نسبت می‌دهند می‌رسد آن را خرافات می‌داند و ایرانیان را به جهت قبول آن جاهل و نادان می‌شمارد و از دروغ‌گویی ایرانیان در داستان آرش و تیراندازی او تعجب می‌کند؛ داستان مسخر شدن شیاطین در دست سلیمان را نقل می‌کند و به آن ایمان دارد اما همین‌که نظیر چنین داستانی را درباره کیکاوس نقل می‌کند آن را از دروغ‌های بیمزه ایرانیان می‌شمارد؟^(۸)

پس معیار ابن‌الاثیر عقل نیست و ایمانست و به همین جهت نباید به کسانی که از روی ایمان خاص خود مطالبی گفته‌اند بتازد.

ایمان ابن‌الاثیر برای خود او حجت است و اگر کسی تسخیر شیاطین را در دست سلیمان کذب بخواند نباید برنجد پس خوب بود که ابن‌الاثیر نیز مانند طبری به نقل معجزات انبیا و مخاریق ساحران و افسانه‌های ملل اکتفاء کند و به عقاید هر قوم و ملتی احترام بگذارد و بر آن طعنه نزند و ریشخند نکند.

در این باره مطهرین طاهر مقدسی مؤلف کتاب البدء والتاریخ درست‌تر از ابن‌الاثیر و امثال او فکر کرده است، در شرح حال جمشید و به قول او جم شاذبن خرمه‌بن و یونکھیار (وینگهان) کارهای خارق‌العاده‌ای را که به او نسبت می‌دهند شرح داده است و پس از آن گفته است:

«بدانکه هر که به معجزات پیامبران ایمان آورد باید به مانند همین چیزها نیز در صورت صحت نقل و روایت آن ایمان بیاورد و اگر اینگونه چیزها که از جمشید نقل می‌کنند درست باشد بی شک او پیغمبر بوده است و اگر پیغمبر

نبوده است پس همه دروغ و ساختگی است».^(۹)

اما مقدسی هم در این داوری گرفتار دور باطل شده است. زیرا اگر معیار صحت واقعه صحت روایت و سند باشد، احتیاجی به پیغمبر دانستن جمشید نیست و از طرف دیگر پیغمبر دانستن جمشید صحت روایت را تضمین نمی‌کند همچنان که اقرار به نبوت انبیاء صحت روایت معجزات را تأمین نمی‌کند و از نظر عقل میان پریدن کیکاوس به هوا و سفر سلیمان در روی بساط باد فرقی نیست و از لحاظ امکان عام عقلی هر دو ممکن است و از لحاظ وقوع هر دو در آن عصر ممکن الوقوع نبوده است.

پس روش طبری محکم‌تر و روشن‌تر و مفیدتر از همه است؛ او از لحاظ ایمان به مبانی دین اسلام به معجزات انبیا معتقد است و قطعاً به همین جهت به داستان جمشید و کیقباد و کیکاوس و ضحاک معتقد نبوده است ولی از لحاظ احترام به عقاید و فرهنگ اقوام همه را ذکر کرده است. محققان امروز تاریخ ایران و عرب و از جمله نولدکه مدیون این احترام و وسعت نظر و امانت علمی او هستند.

فیلسوف مورخ

اگر اخبار و داستانها و افسانه‌ها و حوادث تاریخی به جهت انسانی بودن و ساخته و پرداخته انسان بودن مورد عنایت طبری قرار گرفته است، برای یک فیلسوف مورخ ایرانی قرن چهارم به کلی از جهت دیگری مورد توجه واقع شده است. این شخص ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه یا مشکویه، حکیم و مورخ و نویسنده معروف است. ظاهراً مسکویه لقب خود او بوده است نه جدّ

یا پدر او و به همین جهت بهتر است او را مسکویه خواند نه ابن مسکویه. او فیلسوف عملی است. در فلسفه نظری چیز مهمی از او نمانده است و آنچه مانده است در اخلاق و حکمت علمی و تاریخ است. معاشرت او با امرای دیلمی و وزرا و دبیران قرن چهارم هجری، نظر او را به علم سیاست و تدبیر مدن جلب کرده است و تاریخ بشر نیز در چشم او آزمایشگاهی است برای علمای سیاست و سیاستمداران و فرمانروایان. اصلاً به عقیده او تاریخ انسان خود علم سیاست و حکمت عملی با همه اقسام آنست و نفس حوادث از جهت انسانی بودن و محصول انسان بودن آن هیچ اهمیتی ندارد. حادثه‌ای که از آن نفعی در زندگی عملی روزمره انسان حاصل نگردد و تاریخی که فایده‌ای در سیاست مملکت و سوق‌الجیش و روابط دولت‌ها و حتی روابط افراد انسان به دست ندهد، شایسته ذکر و نقل و تدوین نیست. آنچه مسلم است عمل است و نتیجه و پراگماتیسم حوادث. پهنه تاریخ عرصه تجربه انسان است. انسانها هم مانند موجودات دیگر فعل و انفعالها و کنش و واکنش‌های مشابهی دارند. پس با مطالعه اعمال گذشتگان و واکنش‌های آنان و نتایج حاصل از این اعمال می‌توان تجربه‌ها آموخت و آن را در سیاست و تدبیر دولت و مملکت و حتی تدبیر منزل و رفتار شخصی مورد استفاده قرار داد و شاید اصلاً بهتر آن باشد که به جای یاد گرفتن دستورهای خشک اخلاقی و تصفح کتب سیاست و آراء اهل مدینه فاضله تاریخ خواند؛ تاریخ هم علم سیاست است و هم علم تدبیر مدن و تدبیر منزل و اخلاق. اکنون به سخنان خود او درباره تاریخ خود توجه کنیم:

«چون اخبار اقوام و شرح حال پادشاهان را ورق زدم و اخبار ممالک و نامه‌های تاریخ را خواندم، چیزهایی دیدم که می‌توان از آن به عنوان تجربه در اموری که نظیرش پیوسته تکرار می‌شود و حدوث شبهه و ماندش همیشه

انتظار می‌رود، استفاده کرد مانند ذکر مبدأ دولتها و رشد آن و خللی که بعد در آن روی می‌دهد و تدارک و تلافی آن خلل تا دوباره به بهترین حال خود بازگردد و یا غفلت و اهمال از آن خلل تا آنجا که کار آن دولتها به نابودی و زوال بکشد و مانند ذکر آنچه به این امور وابسته است از سیاست در عمران مملکت و سعی در اتحاد و پیوستگی مردم و کوشش در اصلاح اغراض و مقاصد سپاهیان و تدابیر جنگی و نیرنگ‌هایی که گاهی کارگر افتاده و گاهی ضرر آن به خود صاحبش بازگشته و مانند ذکر علل و اسبابی که گروهی به وسیله آن در نزد خداوندان قدرت جلو افتاده‌اند و ذکر حالاتی که گروهی به سبب آن عقب مانده‌اند و یا حالاتی که آغاز آن نیک و انجام آن نافرجام بوده و حالاتی که در آغاز ناپسند و در انجام پسندیده، یکسان بوده است و مانند ذکر سیاست وزیران و فرماندهان و اجراکنندگان سیاست‌ها و اداره‌ها اعم از بد و خوب. چنان دیدم که اگر در رویدادها نظایری برای آن در گذشته بوده است، مردمان آن نظایر را در پیش چشم داشته باشند از گرفتاری‌ها و عواقب بد آن مصون و متمرر مانده‌اند و اگر عواقب خوش و محمودی داشته به آن تمسک جسته‌اند زیرا کارهای دنیا همانند هم و احوال آن متناسب یکدیگر است و هر چه انسان از این‌گونه حفظ کند و در یاد داشته باشد همچون تجربه‌هایی است که گویی برای خود او اتفاق افتاده است و به سبب آن پخته و آزموده شده است و گویی خود در سراسر آن دوره زندگی کرده و همه آن اعمال را خود انجام داده و مانند مردی آگاه و دانا کارها را پیش‌بینی کرده و پذیره آن شده و همه را در پیش چشم داشته و نظایر و اشتباه آن را با آن مقابله کرده است و چقدر فرق است میان چنین کسی و آن کسی که گول و نادان باشد و امری بر او روشن نشود جز پس از وقوع آن و همه چیز بر او غریب و بیگانه نماید و در مهماتی که پیش آید متحیر و سرگردان باشد و هر حادثه‌ای که روی دهد او را دهشت‌زده گرداند.

اما اینگونه اخبار را پر از حکایاتی دیدم که مانند افسانه‌ها و قصه‌ها فایده‌ای جز

انگیختن خواب و لذت بدن از طرفگی و شیوایی آن نداشته است و این گونه افسانه‌ها چنان بود که اخبار واقعی در میان آن گم شده بود و به همین جهت سودی بر آن مترتب نبود و به سبب آن اخبار تاریخی به‌طور مربوط و پیوسته به دست خواننده نمی‌رسید و نکات آن بیش از آنکه به مطلب تاریخی دیگر برسند فراموش می‌شد و از ذهن دور می‌گشت و فکر خواننده به نظم و اتصال خبر متوجه می‌شد نه به تحصیل فایده از آن».

«به جهات مذکور من این کتاب را گردآوردم و نام آن را تجارب‌الامم نهادم. بیشتر کسانی که از آن سود خواهند بود و بهره خواهند گرفت آنهایی خواهند بود که از این جهان بهره بیشتری دارند مانند وزراء و فرماندهان و شهرداران و اداره‌کنندگان امور خاص و عام. اما کسانی که در سیاست و فرمانروایی نیستند در اداره خانه خود و مباشرت با دوستان و رفتار با بیگانگان از آن بهره خواهند برد و با این همه همین اخبار تاریخی خالی از شیوایی و دلکشی آن قصه‌ها و افسانه‌ها که دورش انداخته‌ایم نخواهد بود...»

«و من به نام خدا و سپاس او آغاز می‌کنم به اخباری که درباره حوادث پس از طوفان به ما رسیده است زیرا به اخباری که پیش از طوفان در دست است کمتر می‌توان اعتماد کرد و علاوه بر این از فوایدی که ما قصد ذکر آن را داریم و شرحش را از این پیش آوردیم خالی است. و برای همین سبب معجزات انبیاء را و سیاستی را که ایشان از راه این معجزات در پیش داشته‌اند ذکر نکردیم زیرا مردم زمان ما از این معجزات در کارهای خود تجربه‌ای نخواهند اندوخت. ما فقط آن قسمت از کارهای انبیاء را که از روی تدبیر بشر می‌باشد و مقرون به اعجاز باشد ذکر خواهیم کرد. در این کتاب حوادثی را نیز خواهیم آورد که وقوع آن از باب تصادف و بحث و اتفاق بوده است و در آن تجربه‌ای نبوده است و به قصد و اختیار واقع نشده است. ما این‌گونه امور را برای آن ذکر می‌کنیم که انسان این‌گونه چیزهای اتفاقی و نظایر آن را نیز در حساب بیاورد و در پیش چشم و دل و اندیشه داشته باشد تا هم از دفتر حوادث ساقط

نشود و هم وقوع نظایر آن را انتظار داشته باشد اگرچه از مضرات آن جز به یاری خدا اجتناب نتوان جست و فواید آن را متوقع نتوان شد مگر به خواست توفیق از خدا».

از این مقدمه مهم نظر این فیلسوف را درباره تاریخ می‌توانیم چنین استنباط کنیم:

۱- حوادث عالم همانند یکدیگر است و آنچه در گذشته اتفاق افتاده است در آینده نیز ممکن است نظیر آن اتفاق بیفتد. از این قبیل است ظهور و ترقی دولتها و وقوع خلل و فتور در آنها؛ وضع دولتها دوباره بهبود می‌یابد و گاهی هم به سبب اهمال و غفلت از آن کار دولتها به نابودی و زوال می‌کشد. ما از این مطلب چنین استنباط می‌کنیم که مسکویه به اراده آزاد و اختیار انسان معتقد بوده است ولی آن را محدود و محصور می‌دانسته است. زیرا انسانها با همه اختیار و آزادی خود نمی‌توانند حوادثی بی‌پایان بیافرینند که هیچ کدام با دیگری تشابه متناسبی نداشته باشد. آنچه در امری برای انسان راه باز گذاشته شده است از چند اختیار و انتخاب تجاوز نمی‌کند. سیاستمداری که خلل و سستی ارکان مملکت خود را می‌بیند دو راه در پیش دارد یا تدارک آن علل و یا اهمال آن. به همین جهت حوادثی که در عالم اتفاق می‌افتد از لحاظ صورت و شکل محدود است و همین امر عاقل را به تجربه آموختن و تجربه به کار بردن وامی‌دارد زیرا آنچه را در صورت و شکل حادثه‌ای می‌بیند، می‌تواند در صورت و شکل مشابه آن به کار برد. اما بسیاری از حوادث انسانی هم از اختیار انسان خارج است که آن را به عنوان بخت و اتفاق در آخر اظهار نظر خود ذکر کرده است. به عبارت دیگر، کل عالم تابع قانون علت و معلول است و اراده انسان در حوزه اختیار

محدود خود نیز تابع این قانون است منتهی برای این راه، انتخاب و گزینش و اختیار تا حد معین باز است.

۲- چون حوادث تاریخ همانند یکدیگر است پیش‌بینی در تاریخ ممکن است. پس می‌توان برای سیر تاریخ قوانین و اصولی تعیین کرد و از روی این اصول و قوانین آینده را پیش‌بینی نمود.

۳- مورخ و نگرنده در تاریخ می‌تواند حوادث را در ذهن خود چنان زنده کند که گویی خود در میان آن حوادث زندگی کرده و مباشر بسیاری از آن اعمال بوده است.

۴- اخبار و روایات تاریخی با افسانه‌ها و خرافات در هم آمیخته است؛ فایده افسانه‌ها به خاطر لذتی است که از خواندن آن به انسان دست می‌دهد و فایده دیگرش وقت‌گذرانی و خواب‌انگیزی است اما حوادث تاریخی هم فایده لذت و وقت‌گذرانی را دارد و هم برای تجربه و آموزندگی مفید است و چون مقصود مسکویه از تألیف تاریخ فقط نمایاندن تجارب و آزمودگی ملت‌ها و انسانها است فقط به ذکر حوادث تاریخی اکتفا کرده است و از ذکر افسانه‌ها خودداری کرده است.

۵- از نظر مسکویه اخبار پیش از طوفان اعتماد را نشاید و به همین جهت از ذکر آن خودداری کرده است. این مطلب می‌رساند که مسکویه به مطالب کتب آسمانی درباره حوادث عالم و بدء خلقت اعتقادی نداشته و یا دست کم آن را تاریخی نمی‌دانسته است.

۶- معجزات انبیاء چون منسوب به خداست و کار بشر نیست تاریخی نیست. زیرا تاریخ آنست که ساخته و پرداخته دست بشر باشد و به همین جهت

مسکویه در کتاب خود از ذکر آن خودداری کرده است.

۷- همچنان که گفته شد بعضی از حوادث از حیطة اختیار انسان بیرون است و به اصطلاح تصادفی و بختی و اتفاقی است. ذکر این گونه حوادث در کتاب برای آن است که خوانندگان همه اراده و اختیار انسان را منظور نظر ندارند و اینگونه حوادث را نیز در پیش چشم بدانند و به حساب بیاورند.

۸- مواد مطالب تاریخ می‌تواند به عنوان علم سیاست و رهبری و لشکرکشی و آداب وزارت و مکاید حروب مورد استفاده قرار گیرد.

۹- چون تاریخ اعمال و افعال انسانهاست علاوه بر ارباب سیاست و اصحاب دولت و سپاه، افراد عادی نیز در مناسبات عادی و خانوادگی و اجتماعی خود می‌توانند از آن سود گیرند. به عبارت دیگر مطالب تاریخ می‌تواند به عنوان علم اخلاق و تدبیر منزل و آداب معاشرت نیز مورد استفاده باشد.

بیشتر مورخان اسلام به تاریخ از جهت آینه عبرت و پندآموز بودن آن نگریسته‌اند اما تنها کسی که در این باب استدلال حکیمانه و فلسفی کرده و دید اخلاقی و عملی و پراگماتیک داشته و جا به جا در کتاب خود به موارد تجربه و فواید علمی اشاره کرده مسکویه است. مسکویه قائل به اصالت عمل و اصالت تجربه، به امور خارق‌العاده معتقد نبوده است و ظاهراً به معجزات انبیاء نیز اعتقاد نداشته است و به همین جهت معجزات پیغمبر اسلام را نیز به بهانه اینکه بشری نیست و تحت تجربه در نمی‌آید ذکر نکرده است و حوادث ماقبل طوفان را به قول امروزی‌ها حوادث ماقبل تاریخ انگاشته و در کتاب خود نیاورده است. مانند بسیاری از متفکران اهل علوم عقلی زمان خود به جن و شیاطین و دیوان اعتقادی نداشته است و هنگامی که از طهمورث و راندن او شیاطین را سخن به میان

می آورد، شیاطین را به «اشرار ناس» تعبیر می کند.

بحث دقیق و مفصل را درباره نظر مسکویه در تاریخ و تحلیل کتاب او از این جهت به فرصت دیگری باز می گذاریم.

عالم مورخ

طبری مورخ فقیه و مسکویه مورخ فیلسوف بوده اند و هیچ یک از آن دو در علمی که امروز علوم محصل یا محقق (Positif) نامیده می شود کار نکرده اند. اکنون از دانشمندی که در این گونه علوم تخصص داشته است و به تاریخ نیز علاقه مند بوده و در آن تألیفاتی کرده است، سخن به میان می آوریم و آن ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی عالم بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری است. در اینجا نیازی به شناساندن ابوریحان نیست؛ در شرح احوال و آثار و کارهای علمی او مقالات متعددی نوشته شده است و علاقه مندان می توانند به آسانی به آن مقالات دست یابند. اما شاید درباره تاریخ نگاری او کمتر سخن رفته باشد. ابوریحان عالمی بود طراز اول و هرچه در قلمرو دانش انسان بیاید توجه او را جلب می کرد. در ریاضیات و نجوم یگانه روزگار بود. در این علوم و در علوم طبیعی از گیاه شناسی و کان شناسی و جواهر شناسی و دوا شناسی تألیف دارد. به زبان شناسی علاقه مند بود و خطوط یونانی و سریانی را می خواند و زبان های خوارزمی و فارسی و عربی و سانسکریت را نیک می دانست و به جهت اطلاع او از زبان های مختلف نوعی ذوق زبان شناسی علمی و تطبیقی در او پیدا شده بود. داوری های او درباره اشتقاقات گرچه همیشه چندان مقرون به صحت نیست اما به نسبت روزگار خودش بسیار پیشرفته است. به فرهنگ توده ها و عقاید مردم و علم مذاهب و ادیان و حکایات و افسانه ها همانگونه علاقه مند بود که به

ریاضیات و طبیعیات. به تاریخ و گذشته همه اقوام رغبت نشان می‌داد و از تعصب دینی و قومی و شهری بری بود. عاشق حق و حقیقت بود و در طلب دانش مخلص و صمیمی بود. در علم به تحقیق و مشاهده و آزمایش کار می‌کرد و از فرضیه و نظریه چندان پیروی نمی‌کرد.

به هر حال یکی از حوزه‌های علاقه و رغبت این مرد بزرگ که به حق باید قرن او را قرن بیرونی خواند، دانش تاریخ بود و در این باب تألیفاتی نیز دارد؛ از جمله کتاب المسامرة فی اخبار خوارزم است که در باب حوادث و اخبار وطن خود خوارزم نوشته است و بیهقی از آن نقل کرده است و دیگر اخبار المبیضة و القرامطة در شرح حال فرقه‌های اسماعیلیان و باطنیان و داعیان علوی و از همه مهمتر کتاب الآثارالباقیه عن القرون الخالیة است که موضوع یکی از شعب تاریخ و یا علوم مقدماتی تاریخ است که امروز گاه‌شماری می‌نامیم و در بیان کیفیت حساب سال و ماه و روز در میان اقوام شناخته شده در آن زمان و مبادی کیفیت تواریخ و محاسبات آن و تبدیل تواریخ مختلف به یکدیگر و جشن‌ها و اعیاد اقوام و قصه‌ها و داستانهای مربوط به آن و جداول ایام و ماهها و کیسه‌ها و جداول و تاریخ پادشاهان کلد و آشور و مصر و یونان و روم و ایران است و خلاصه گنجینه گرانبهایی است از دانش بشر در زمینه گاه‌شماری که نظیر آن در تاریخ اقوام باستان و دنیای قدیم یونان و روم و قرون وسطی کم است یا اصلاً نیست زیرا این مرد دماغ علمی و تسلط بر ریاضیات زمان خود را با قریحه شوق به تاریخ و فرهنگ اقوام در خود جمع داشته است و نتیجه آن این اثر است. البته جمع میان قریح و استعدادها به این تنوع بسیار نادر بوده است.

اکنون ببینیم نظر او درباره تاریخ و روش تاریخی چه بوده است؟ ابتدا به سخنان خود او گوش کنیم:

«ادیبی از من پرسید که تواریخی که اقوام مختلف به کار می‌برند کدامست و علل اختلاف اصول آن تواریخ یعنی مبادی آن (مانند مبدأ تاریخ اسکندری، مترجم) و فروع آن یعنی ماهها و سالها چیست و عللی که موجب وضع این تواریخ شده است کدامست و جشن‌های مشهور و روزهای معروف اوقات و اعمالی که در میان بعضی از اقوام مرسوم است و بعضی دیگر آن را به کار نمی‌برند چیست. او پیشنهاد کرد که من این همه را به آشکارترین وجهی بیان کنم چنانکه به فهم نگرنده آن نزدیک باشد و او را از جستجو در کتاب‌های گوناگون و پرسش از مردم هر قومی بی‌نیاز کند.»

«من دریافتم که خواهش او کاری سخت و دور از دسترس است و برای کسی که بخواهد آن را مانند ضروریات و بدیهیات خالی از شک و شبهه بنمایاند، میسر نخواهد بود...»

«نزدیک‌ترین وسیله آنچه از من خواسته‌اند شناختن اخبار اقوام گذشته و قرنهای سپری شده است زیرا بیشتر این تواریخ و مبادی و سالها و ماههای آن عقلی ممکن نشود و با قیاس به مشاهده و محسوسات حاصل نگردد. راه آن فقط پیروی از اهل کتب و ادیان و مذاهبی است که آن تواریخ را به کار می‌برند و آن را اصلی که باید بر روی آن بنا نهاد قرار می‌دهند. پس از آنکه نفس را از عوارضی که مایه هلاک بیشتر مردم شده است پاک کند و از اسبابی که موجب کوری دیده دلهاست خالی نمایند. این اسباب و عوارض عبارت از عادات مألوف و تعصب و پیروزی‌جویی و پیروی هوی و غلبه‌جویی برای رسیدن به ریاست و مانند آنهاست. این راه بهترین راه برای رسیدن به اصل مقصود و بهترین وسیله برای ستردن شبهه‌ها و تردیدهاست و رسیدن به

مطلوب بی آن برای ما دست ندهد اگرچه زحمت فراوان و کوشش‌های سخت محتمل شوند. علاوه بر این، اصلی که بنا نهادم و راهی که آماده ساختم آسان نیست بلکه به جهت دشواری و دوری آن به نظر می‌رسد که نمی‌توان به آن دست یافت زیرا سخنان باطل و نادرست که به اخبار و احادیث راه یافته است، بسیار است و همه‌اش از ممتنعات و محالات نیست که بتوان بطلان آن را دریافت و بیرون ریخت بلکه بسیاری از امور نادرست و باطل، در صورتی که شواهد دیگری به بطلان آن در دست نباشد مانند اخبار صحیح، درست جلوه می‌کند. از طرف دیگر ممکن است چیزهایی در زمان ما دیده شود که طبیعی باشد، و دیده هم شده است، اما اگر مانند آن را از زمانهای قدیم نقل می‌کردند، حکم به امتناع آن می‌دادیم. عمر انسان به علم دقیق به اخبار یک ملت از ملل مختلف وفا نمی‌کند تا چه رسد به علم دقیق به اخبار همه ملتها که غیر ممکن است.»

«اکنون که وضع چنین است بهتر است آنچه به عقل نزدیک‌تر و یا مشهورتر است بگیریم و آن را از منبع اصلی تحصیل کنیم و آنچه اصلاحش ممکن است اصلاح کنیم و بقیه را به حال خود باز گذاریم تا این عمل ما طالبان حق و دوستانان حکمت را یاری دهد که در غیر آن و امثال آن نیز چنین کنند و ایشان را به وصول بدانچه ما نرسیده‌ایم راهنمایی نماید.»

این قطعه که من ترجمه آزاد آن را در اینجا آوردم متضمن نکات ذیل

است:

۱- نتیجه کاوش‌های تاریخی هر چه باشد ظنی است و اصولاً تاریخ افاده قطع و یقین نمی‌کند.

۲- در تاریخ با برهان و قیاس و تمثیل استدلال نتوان کرد.

۳- راه استدلال در تاریخ نقل و سماع است.

۴- این نقل و سماع باید از منابع دست اول باشد نه وسایط.

۵- پس از به دست آوردن منقولات و مسموعات باید به تطبیق و مقایسه آن اقدام کرد.

۶- شرایط نفسانی در روش تطبیق و مقایسه عبارتست از: عدم اعتماد به انس و عادت.

۷- معیار عقلی در تمیز اخبار درست از نادرست همیشه امکان و امتناع عقلی حوادث آن نیست. زیرا چه بسا امور ممکن الوقوع که دروغ و جعلی است و برای منظورهایی وضع شده است.

۸- تشخیص امکان و امتناع عقلی نیز مشکل است زیرا چه بسا چیزها که در نظر مردم گذشته محال می‌نمود و در زمان ما امکان و بلکه تحقق آن ثابت شده است و چه بسا اموری که به نظر ما محال می‌نماید اما در نظر آیندگان ممکن و محقق خواهد بود.

۹- وسعت قلمرو تاریخ به اندازه‌ای است که عمر انسان به احاطه به تاریخ یک ملت وفا نمی‌کند چه رسد به تاریخ همه اقوام و ملل.

۱۰- در تشخیص و ترجیح روایتی به روایت دیگر دو چیز در درجه اول قرار دارد: ۱- اخذ آنچه به عقل نزدیک‌تر است ۲- اخذ آنچه مشهورتر است.

روشی که ابوریحان پیشنهاد کرده است عالمانه‌ترین و کامل‌ترین روشی است که می‌توان در تحقیقات تاریخی در پیش گرفت. دفاع علمی و تسلط او بر علوم ریاضی و طبیعی و تجربی او را به بهترین روش علمی در تاریخ راهبری کرده است. از دقت در مطالب فوق وجه تشابهی میان روش‌های طبری و

ابوریحان دیده می‌شود زیرا هر دو استدلال عقلی را در تاریخ ناممکن می‌دانند و هر دو مآخذ اصلی تاریخ را نقل و سماع می‌دانند. منتهی ابوریحان معتقد است که با روش تطبیق و مقایسه و دخالت دادن داوری عقل و اخذ به مشهور می‌توان در تاریخ به نتایج ولو ظنی رسید ولی طبری چنین روشی را پیشنهاد نمی‌کند و ظاهراً معتقد است که باید نفس اخبار و روایات را ولو جعلی باشد به دست خوانندگان داد تا خود داوری کنند.

تواضع علمی و اعتقاد به پیشرفت علم در آینده از خصوصیات ابوریحان است چنانکه در پایان مقدمه به آن تصریح کرده است. او معتقد است که در تاریخ هم ممکن است آیندگان با اتخاذ روش صحیح، مطالب تازه‌تر و صحیح‌تری را کشف کنند.

تحقیق در اینکه ابوریحان تا چه اندازه با اتخاذ این روش موفق به کشف حقایق تاریخی و رسیدن به نتایج ظنی متأخم به علم موفق شده است و تحقیق در روش‌ها و اسالیب مورخان دیگر مجالی وسیع می‌خواهد و نگارنده در کتابی که در دست تألیف دارد تا حد امکان و اطلاعش همه را خواهد آورد. در اینجا شاید این سه نمونه از مورخی فقیه و مورخی فیلسوف و مورخی عالم برای نشان دادن روح و نشاط علمی در دوران شکوه و اعتلای تمدن اسلامی و سهم مهم ایرانیان در آن کافی باشد. این سه نمونه می‌نمایاند که ایرانیان تا چه اندازه درست‌ها و روش‌های علمی پیشرفته بودند و تا چه اندازه در طلب علوم صمیمی و پیرو شوق و ذوق و استعداد خود بودند و از هدف‌های سودجویی تا چه اندازه برکنار مانده بودند. من امیدوارم که این روح دانشجویی و حقیقت‌پرستی دوباره در دانشگاه‌های ما زنده شود و دانشجویان ما نه به خاطر

امتیازات قانونی و دخول در گروه‌های اداری و استخدامی بلکه به خاطر نفس حقیقت و علم به مقام‌هایی که امثال طبری و بیرونی و مسکویه داشتند، برسند.

یادداشت‌ها:

۱. بزم آورد، (شصت مقاله درباره تاریخ و فرهنگ و فلسفه)، عباس زریاب خویی، انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۶۸، صص ۳۶-۵۳.
۲. مورخ شمردن او شاید به جهت ترجمه خداینامه باشد.
۳. ابن‌الندیم کتابی در تاریخ به او نسبت می‌دهد.
۴. او را بعضی ایرانی خوانده‌اند و بعضی یهودی‌الاصل گفته‌اند.
۵. ابن‌الندیم او را از فرزندان خراسان خوانده است.
۶. طبری، چاپ لیدن، ج ۱، از دوره ۱، ص ۶-۷.
۷. نولدکه در تاریخ ساسانیان انتقاد ابن‌الاثیر را ذکر کرده است.
۸. رجوع شود به تاریخ ابن‌الاثیر در موارد مربوط به آن.
۹. البدء و التاریخ، ج ۳، ص ۱۴۰-۱۴۱.